

گرشوم شولم در پایان کتاب خود، درباره عرفان یهود^۱ داستان زیر را نقل می‌کند که خود از یوسف شنیده است: «وقتی بعل شیم، بنیانگذاری یهودیت حسیدی، وظیفه دشواری پیش روی خود می‌دید، به مکان خاصی در جنگل می‌رفت، آتشی می‌افروخت و به نیایش مشغول می‌شد؛ و چیزی که قصد انجامش را داشت انجام شده بود. وقتی یک نسل بعد، میکد^۲ مسریتز با همین وظیفه روبرو می‌شود، او به همان مکان در جنگل می‌رود و می‌گوید: ما دیگر نمی‌توانیم آتشی بیافروزیم، ولی می‌توانیم نیایش کنیم» و همه چیز مطابق اراده او پیش می‌رود. وقتی نسل دیگری می‌گذرد و ربی موشه لئیپ^۳ ساسوینی با همین وظیفه روبرو می‌شود او به همان مکان در جنگل می‌رود و می‌گوید: «ما دیگر نه می‌توانیم آتشی بیافروزیم، نه تاملات رمزی این نیایش‌ها را می‌دانیم، اما مکان آن را در جنگل می‌شناسیم، و این می‌تواند کفایت کند.» و کفایت می‌کند. اما وقتی نسل دیگری گذشت و از ربی اسرائیل راشینی خواسته شد تا همان وظیفه دشوار را انجام دهد، او بر تخت طلایی‌اش در قصر خود لم می‌دهد و می‌گوید: «ما نه می‌توانیم آن آتش را بیافروزیم، نه می‌توانیم آن نیایش را بگویم و نه به همان مکان آن مکان کجاست، اما می‌توانیم داستان همه این‌ها را بگویم.» و بار دیگر، این کفایت می‌کند.» می‌شود این حکایت را به عنوان تمثیلی از ادبیات دید. بشريت در مسیر تاریخ‌اش از سرچشمه‌های آیین رمزی دور و دورتر شده است و کم‌کم، آن چه سنت به او درباره آن آتش، مکان و فرمول آموخته را فراموش می‌کند ـ اما هنوز می‌تواند از تمام این‌ها داستانی نقل کند. آن چه از آیین رمزی باقی مانده ادبیات است، و ربی با خنده می‌گوید «این می‌تواند کفایت کند.» اما درک معنی «این می‌تواند کفایت کند» چندان ساده نیست، و احتمالا تقدیر ادبیات دقیقا منوط به این است که ما چگونه آن را درک کنیم. اگر ما آن را صرفاً از این نظر درک کنیم که از دست‌شدن آتش، مکان و فرمول تاحدودی پیش‌روی است و نتیجه این پیش‌روی ـ سکولارشدن ـ رهاشدن قصه از سرچشمه‌های اسطوره‌ای آن و استقرار ادبیاتیـ اکنون خودآیین و بالغـ در سپهرهای جداگانه ـ یعنی، فرهنگ، آن‌وقت این «می‌تواند کفایت کند» واقعا مبهم و معمایي می‌شود. می‌تواند کفایت کند ـ اما برای چه؟ آیا قابل‌قبول است که ما به قصه‌ای راضی شویم که دیگر ربطی به آتش ندارد؟ با تمام این اوصاف، ربی با گفتن این‌که «ما می‌توانیم داستان همه این‌ها را بگویم» دقیقا خلاف این را ادعا می‌کند. «همه این‌ها» به معنی از دست‌شدن و فراموشی است، و چیزی که قصه می‌گوید درواقع داستان از دست‌رفتن آتش، مکان و [فرمول] نیایش است. از این نظر، هر قصه‌ای کل ادبیات، خاطره‌ای است از از دست‌رفتن آتش.

تاریخ‌نگاری ادبی تاکنون پذیرفته که آیین رمزی منشأ رمان است. کِرنی (Károlyy Kerényi) و پس از او راینهولد مرکلیاخ (Reinhold Merkelbach) وجود پیوند تکوینی‌ای را مابین آیین‌های رمزی پاکا و رمان بستان نشان داده‌اند، که «سبخ» آپولیوس به شکل مشخص سنس قانع‌کننده‌ای از آن را به دست می‌دهد (در آن جا قهرمان داستان، که به یک الاغ تبدیل شده، در آخر به‌وسیله یک آیین رمزی تشرّف واقعی رستگار می‌شود). این پیوند با این

گفت‌وگوی نیویورک با کلودیارتکن، خالق شعر منثور «شهروند» آمریکا برای همه مردم آمریکا نیست

طی دو هفته از زمانی که مایکل براون در آگوست ۲۰۱۴، به ضرب گلوله یک مامور پلیس در شهر فرگوسن آمریکا کشته شد، شعر «بگذارید آمریکا دوباره آمریکا شوده، لئنگستون هیوز، معروف به شاعر هارلم، چندین و چند هزار مرتبه در وب‌سایت POET.ORG خوانده شد. گردانندگان این وب‌سایت این خبر را منتشر کردند که خود این بحث‌های زیادی به راه انداخت و اتفاقا بهانه‌ای شد برای گفت‌وگوی الکساندرا شوارتز با کلودیا رنکین، نویسنده شاهکاری با عنوان «شهروند؛ یک ترانه آمریکایی»، که به صورت اتفاقی در فرگوسن اقامت کرده بوده. بخش‌هایی از این‌س گفت‌وگو را که حول موضوعاتی چون شعر، نژادپرستی، و مستندنگاری خلاق دور می‌زند، در زیر می‌خوانید.

آدمی می‌شود بگویی دقیقاً چه وقت و چرا به فرگوسن ایده خاصی نبود. من چندین و چند ماه پیش از

سوی بنیاد پولیتزر دعوت شده بودم تا ویدئوآر‌ت‌هایی را که همراه شوهرم ساخته بودم، با عنوان «ویدئوی وضعیت‌ها» اینجا، نمایش بدهم. اولش خیلی حواسم به این نبود که فرگوسن دقیقاً کجاست. ده روز پیش، وقتی مایکل براون به ضرب دو گلوله به سرش و چهار گلوله دیگر به تنش کشته شد، فهمیدم فرگوسن «روی نقشه» دقیقاً کجاست. اینجا بود که مدت سفرم را تمدید کردم. پس می‌توانم بگویم همین چند روز پیش به فرگوسن آمده‌ام.

در هتلی در سنت‌لوئیز اقامت داشتم. وقتی تلفنم با شما را قطع کردم، همراه گزاراشرگر spectator به شهر راندم، وارد یک کافی‌شاپ شدیم تا فقط از مردم ببرسیم دارند به چه چیز فکر می‌کنند و احساسشان درباره این واقعه چیست؟ خیلی جالب بود، آدم‌هایی که من با آن‌ها صحبت کردم، یعنی رنکین‌پوستان و آفریقایی‌تبارها، شوکه شده بودند از اینکه دو گلوله به سر مایکل براون شلیک شده بود. خود نفس کشته‌شدنش مسئله نبود، که بیشتر شکه‌اش کشتن او، مثلاً شیوه تیراندازی صورت‌گرفته دالی شده بود برای شکل‌گرفتن گفتمانی عمومی درباره لینچ‌کردن عمومی مردم آمریکا در خیابان‌هایی که هر روز از آن عبور می‌کنند. خیلی از صحبت‌ها درباره این بود که پلیس آن‌طور که در فیلم‌های منتشرشده دیده می‌شود، بعد از آنکه کارش را تمام می‌کند خیلی راحت می‌گذارد و می‌رود و زن در خون غلیظه مایکل برای ساعت‌ها همچا رواجی زمین به همان صورت می‌ماند، نه آمبولانسی می‌آید نه، هیچی.

✎ شعر «بگذارید آمریکا دوباره آمریکا بشود» در روزهای گذشته بیش از هزاران بار روی سایت POET.ORG خوانده شده، همین‌طور بیش از بیست و پنج هزار بار در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشته شده است.

لنگستون هیوز برای من، همیشه یک شاعر مردمی بوده و هست. اما اختلاف‌نظرهای جالبی هم میان او و سایر صداهایی که از طبقه کارگر برخاستند وجود داشت. برای من هیوز بیشتر شاعر احساسات مردانه در میانه خیابان بوده است. اما نکته مهمی که در این شعر می‌گوید، این بندش است که دارد می‌گوید «آمریکا هیچ



آتش و قصه'

جورجو اکامین . ترجمه فرهاد اکبرزاده

واقعیت تجلی می‌یابد که ما، درست همانند آیین رمزی، در رمان‌ها زندگی منفردی را، در اتصال به عصریِ الهی با به‌رحال مافوق انسانی می‌بینیم، که به موجب آن رخدادها، وقایع فرعی و فرازنوشتیب زندگی یک انسان معنایی می‌یابد که بر آن‌ها فائق آمده و به آن‌ها به عنوان یک آیین رمزی شکل می‌دهد. درست مثل فرد مشرف- شرکت‌کردن در تاریکیِ الیزبس^۱ تقلید یا رقص تجدیدخاطره روده‌شدن گوره^۲ به دست هادس (فرمانروای جهان مردگان) و از نو پیداشدن هرساله آن بر روی زمین در بهار- خواننده

در آیین رمزی رخنه کرده و در آن امید حفظ زندگی‌اش را می‌بیند، پس او، به دنبال یک سری موقعیت و رخداد که رمان به شکل رقت‌انگیز یا سبوعانه گرد شخصیت‌هایش می‌تند، تا حدی در تقدیرش مشارکت می‌کند و، در هر صورت، وجودش را به سپهر آیین رمزی وارد می‌کند.

بااین‌حال این آیین رمزی از هر نوع درون‌مایه اسطوره‌ای و چشم‌انداز مذهبی سواست، و می‌تواند تا حدی ناامید باشد، همچنان‌که در مورد ایزابل آرچر رمان هنری جیمز یا آنا کارنینا این‌گونه است. این آیین رمزی حتی می‌تواند زندگی‌ای را نشان دهد که کاملاً راز خود را از دست داده است، همان‌طور که در داستان اما بووآری می‌بینیم. در هرصورت، اگر یک رمان مد نظر است، همواره آیین تشریفی در کار خواهد بود، هرچند بینوا و محدود به چیزی جز زندگی فی‌نفسه و برپادادن آن. این از سرشت رمان است که هم‌زمان از دست‌شدن و بزرگ‌داشت آیین رمزی، برهنه‌کردن و یادبود آن فرمول و آن مکان، باشد. اگر رمان رابطهٔ مبهم‌اش با آیین رمزی را از یاد می‌برد، چنان‌چه امروزه اغلب چنین است، یا اگر، هرگونه ردی از رستگاری مخاطره‌آمیز و نامعلوم الیزبسی را پنهان می‌کند، ادعا می‌کند که نیازی به آن فرمول ندارد، یا بدتر، آیین رمزی را در انبوهی از حقایق خصوصی هدر می‌دهد، پس خود همین شکل از رمان نیز با خاطره آن آتش از دست خواهد شد.

محیط طبیعی که آیین رمزی در آن پراکنده و کم می‌شود تاریخ [storial] است. ما باید دوباره و دوباره به این واقعیت بیندیشیم که یک واژه هم پیش‌روی گاهشمارانه رخدادهای انسانی را تعیین می‌کند و هم آن چه ادبیات نقل می‌کند، هم ژست تاریخی پژوهش‌گر و هم راوی را. ما تنها از طریق یک داستان [storial] می‌توانیم به آیین رمزی دسترسی داشته باشیم، بااین‌حال (با شاید باید گفت، 'در واقع') تاریخ [storial] چیزی است که در آن آیین رمزی آتش‌هایش را از صحنه خارج یا پنهان کرده است.

بی‌نوشت‌ها:

- این عنوان بخش اول کتاب در دست‌ترجمه‌ای، به همین نام، از جورجو اکامین است که ترجمهٔ انگلیسی آن اخیراً از سوی انتشارات دانشگاه استنفورد منتشر شده است.
- این کتاب با عنوان «جریانات بزرگ در عرفان یهود» با ترجمه فریدالدین دادرهم به همت انتشارات نیلوفر منتشر شده است.
- مگید، نام سنتی برای مبلغ یهودی در اروپای شرقی است که در تورات و داستان‌های آن مطرح دارد. در بین یهودیان اروپا دواگونه روحانی یهودی وجود داشته است، دانشمند یهودی یا ربی و مبلغ یهودی یا مگید.
- از معروف‌ترین آیین‌های رمزی یونان باستان که نوعی آیین تشرّف است و هرساله به پاس‌داشت کیش دمتر (الاهه حاصلخیزی) برگزار می‌شد، و در آن روده‌شدن گوره (یا پرسافونه) به دست هادس بازنمایی می‌شد.
- Kore. (پرسافونه) در اسطوره‌های یونان ملکه جهان زیرین و همسر فروانروای مردگان (هادس) است. گوره به معنی دختر، فرزند روده‌شده زئوس و دمتر الهه حاصلخیزی است.

عطف کتاب

سمفونی نگاه

نیلوفر دهقانی: «...و من آرام‌آرام/ دور

از چشم‌هایی/ که ناگهان عمق آنها را کشف کردم/ و نزدیک به چشم‌های حسود حسن‌یوسف‌های گلدان‌های خانه/ در عشق می‌رویدم.» مرتضی دهقانی، مترجم و صاحب مجموعه اشعار انگلیسی Send My Roots Rain، به‌تازگی مجموعه شعری به فارسی منتشر کرده است. مجموعه‌ای که عنوان آن، «نهنگی که پوست صبح را می‌شکند»، از یکی از شعرهای مجموعه برگرفته شده: «شب، نفس در سینه حبس/ چوَنان نهنگی سطح صبح را می‌شکند.» البته معلوم نیست چرا واژه «سطح»، در عنوان به «پوست» تبدیل شده یا چرا شاعر در آن شعر «نهنگ» را برگزیده، دو دفتر این مجموعه به نام‌های «دَکاش دریاچه کملبیا بزرگتر بود» و «شعری پیوسته به آبهای آزاد»، درونمایه‌های متنوع و نسبتاً همسویی دارند و به شاعر این امکان را داده‌اند که وحدت معنایی را حفظ کند. شاعر گاهی چنان از فراق و عشق می‌سراید که گویی در رُزّ صحنه‌های ناآشنای دیار غریب عشق رویایی خود را می‌جوید: «و مراد در سکوت به نظاره‌ی شهری برد/ که در کافه‌هایش انتظار کسی را می‌کشیدم/ و بر سنگ‌فرش‌های زیباترین خیابان‌هایش/ چیزی را، کسی را می‌جستم/ و در موزه‌های هنرش بیتاب چهره‌ای بودم/ و توانستم عاشق بشوم تمام شهری را که با او به خاطر سپردم...» و پس از جست‌و‌جای فراوان سرانجام دل به سرنوشت سپرده و نوید از وصال، تنها با یاد یار در غمی پنهان فرو میرود تا «خاطرات سهیل سال‌های مشرقی» را نظاره کند که به آسمان ستاره‌های ابدی» پیوسته‌اند. منحتی احساسات تقریباً سینوسی‌ست. در بعضی اشعار امید فوران کرده، آنجا که در اوج سرمای زمستان منتظر می‌ماند: «تا آفتاب دیگری بشود/ و ردپاهایی دیگر/ در آب و گل پیدا،» شاعر در طبیعت جاندار و طبیعت بی‌جان، مرز حقیقت و خیال را در هم می‌شکند و آن‌ها را به هم میبویند. در ختان سخن‌گو، باران، پاییز، سنگ‌ریزه‌های کف دریا، موج، مهتاب، آفتاب، «مادبان‌های مست رمنده» تنها بخشی از واژه‌هایی‌ست که شاعر استفاده کرده تا تصاویر شعرش را به نمایش بگذارد. او با عبارات ناشیده‌ای چون اسمفونی سنگین نگاهت»، حواس پنج‌گانه را در هم می‌آمیزد. «چشم‌ها»، یکی از پرسامدترین واژه‌های مجموعه، خود دنیایی است. چشم به عنوان اصلی‌ترین شاه‌راه ورود به آگاهی از قلب آحاد انسانی گاه نمایانگر راه پراشوب اقیانوس است که شاعر به‌دور از آن‌ها دچار سرگردانی می‌شود: «بی‌فانوس چشم‌هایت/ با صخره‌های ناگهانی، سرگردانی‌ست در این اقیانوس غول‌آسا/ سرنوشت مسافر سرزمین‌های دوردست.» گاهی چشم‌ها در قالب تشبیهی به «گنجشک پرشپطت و پیکرشان»، همراه می‌شوند برای رهایی شاعر تا اوج. دوردست اشعار که در این معنا نیستند، خط داستانی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان «تخیل خواننده این تجربه دستاوردی تازه خواهد داشت. جاناتان گاتشال بر این باور است که نویسنده، معمار قادر مطلق تجربه خواندن ما نیست. نویسنده به تخیل ما سمت‌وسو می‌دهد، اما تعیین‌کننده‌ی آن نیست. او از این هم فراتر می‌رود، نویسنده را به فیلمنامه‌نویس شبیه می‌کند و خواننده را به کارگردان. «داستان‌ها برای جان‌گرفتن به یک میانجی نیاز دارد.» و این میانجی در نظر گاتشال، همان